



به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان »

بخش - ۱۶ - قسمت - ۴

۱۶ / مارچ / ۲۰۱۵

در زندان پلچرخی - هیچگاه - نه دیده ، و نه شنیده شده که خاد زندان در کوته قفلی دو نفر زندانی اصلی را بدون خبر کش یکجا زندانی کرده باشند ؛ در میان زندانیان کوته قفلی شده ، همیشه وجود یک و یا بیشتر خادی «زندان» شده را در نظر می گرفتند (علت آن را در بخش های بعدی تشریح خواهم کرد). اطلاعات اینقدر بی خبر و خواب برده هم نبود که نداند سه تن زندانی ضد روس صورت دعوای زندانیان را جمع آوری نموده در یک سلول آنهم از طرف شب و به مشوره همدیگر بنویسند ... !! هرکی (بدون استثناء) در زندان برای زندانیان دفاعیه می نوشت به گونه ای با اطلاعات رابطه داشت. نمی توانست غیر این باشد . زندانی غیر وابسته به اطلاعات که یکی دوبار برای همزنجریش دفاعیه می نوشت ؛ خاد به گونه ای از ادامه اینکار جلوگیری می نمود . در صورت تکرار ، دفاعیه نویس را از سلولش به جای دیگر انتقال می داد تا مورد آزار و اذیت قرار گیرد و در آینده از این کار منصرف گردد (در این رابطه در نوشته های قبلی بیشتر نوشته شده است) .

حالا این خادی چنین ادعای خنده آوری نموده ، خودش ، خود را افشاء کرده است .

❑ - : در همان کتابش استاد کهگدای فکاهیاتی دارد که هوشیاری ونبوغ تره کی گونه ای استاد را بهتر روشن می سازد « تعدادی را به شمول من ، به کوته قفلی منزل دوم بلاک سوم انتقال دادند در آن اتاق حدود دو صد زندانی جایجا شده بود... . اشخاص هوشیار در زیر اتاق خود چقری کنده بودند یگان منقل برقی را پنهان می کردند و نان خود را در آن می پختند تعداد قندا هاریان در این اتاق تا ۵۰ نفر می رسد ... حاجی فدا محمد از من تقاضا کرد تا به قنداریان همان اتاق سواد آموزی یاد بدهم منهم قبول کردم و چون اینها فارسی بلد نبودند ، هر روز از ساعت ۱۰ تا ۱۱ به پشتو درس را برایشان شروع کردم بزودی نوشت و خوان را یاد گرفتند و در ماههای چارم و پنجم آنها را انگلیسی درس میدادم ... از من به حیث استاد خود بسیار احترام بجا می آوردند ... یگان وقت پایواری می داشتند حق کشمش و میوه خشک قندهار را برای استاد خود یک سو می گذاشتند ... خانه همه این جوانمردان آباد باد ... » (صفحه ۱۴۵ و ۱۴۶)

از کم سواد و اغلاط - املائی و انشائی - این استاد پوهنتون اگر بگذریم نمی توانیم که دروغبافی وی را نادیده بگیریم . سطح اتاق و سقف و دیوار زندان کاهگلی نبود که «آدم های هوشیار» بتوانند سطح منزل دوم آنرا بکنند ، تا

اندازه ای که منقل برقی را در چقری آن پنهان کنند . برای کندن کانکریت ابزارمخصوص چون چکش و پُتک و برمه و قلم فولادی به کار است ، نه ناخن و وسایل غذا خوری زندانی . هرگاه در میان ۲۰۰ تن چندین تن آن به چنین کاری مشغول می شدند ، با در نظر داشت وسایل لازمه ، سر وصدای آن ، نه تنها سلول های منزل اول آن بلاک را نا آرام می ساخت ؛ بلکه تمام بلاک و بلاک های همجوار را نا آرام می ساخت . قومندانی (حتماً) از موضوع با خبر می شد ... ، ضمناً به خاطر معلومات استاد باید بیفزاییم که ضخامت کانکریت از ارتفاع منقل استاد کمتر است . معمولاً ضخامت کانکریت از ۱۰ تا ۱۸ سانتی متر نظر به نورمها تعیین میگردد که وزن یک متر مکعب آن نظر به نوعیت سمیت و ریگ (ریگ خرد دانه متوسط یا کلان دانه) تا ۲.۶ تن میرسد و اگر شرایط امنیتی زندان مدنظر استاد باشد که ضخامت آن ۱۶ تا ۱۸ سانتی متر تعیین گردد وزن آن فوق العاده بلند میرود که دیوار ها باید دوبرابر ضخامت نورمال بعداز محاسبه تعیین شوند و هم چنان طول و عرض و ارتفاع (عمق) تهداب ها دوبرابر گردد و قیمت تمام شد کار هم چند برابر گردد تا منقل استاد را در خود پنهان کرده بتواند . بعد از کندن سطح کانکریت در عمق ۲ الی ۳ سانتی متر سیخ های فولادی نمایان می گردد که قطع کردن آن کاری ست دشوار تر از کندن کانکریت که تنها از عهده دروغگویانی مثل کهگدای پوره است . زندانی آگاه و همه جانبه نگر میدانست که فقط اعضای مخفی خاد می توانستند در داخل سلول ، زندانی و یا زندانیانی را به گفته این کم سواد ، « سواد آموزی » یاد بدهند . خاد بعد از مدتی ، خادی « معلم شده » را برای کار اطلاعاتی به کدام سلول دیگر می فرستاد ؛ بلافاصله سایر خادی های مخفی درون سلول طور معروف « گوش به گوش » شایع می کردند که : « وی را اطلاعات به خاطری که زندانیان را درس می دادند ، طور جزائی از این سلول به کدام جای نامعلومی انتقال داد » . در « بلاک ۳ » هم « کورس سواد آموزی » وجود داشت . در مورد مثال هائی وجود دارد که در جایش به آن خواهم پرداخت ، از جمله تشکیل « کورس سواد آموزی » در داخل زندان . باشی هر اتاق به وقت معین با آواز بلند صدا می کرد : « سواد آموزان تیار باشین که وقت کورس است ... » آنگاه سواد آموزان را تا کورس همراهی می کرد . بعداً دوباره به سلول باز می گشت و در پایان کورس دوباره آنان را از کورس تا اتاق همراهی می کرد . قصه دروازه کوبیدن استاد به روی خادی های بلند مرتبه ای چون نبی شوریده و جنرال داکتر کریم بهاء داستانی ست حماسی که « دلاوری » خود را استاد در این داستان بسیار ظریفانه تمثیل کرده است ، تا موقعیت پست خود را در خاد همتراز آمرین بلند پایه خاد نشان دهد که اگر هم سطح آمران بلند پایه خاد نیست ، از آنها کمتر هم نیست که به راحتی می تواند دروازه را به روی شان بکوبد و با آنها به زعم خودش پرخاش کند

❑ - : « ... از بلاک دو پهره دار مرا به اتاق قومندانی بردند ... نبی شوریده معاون سیاسی خاد و داکتر کریم بهاء رئیس اوپراتیفی خاد ... گفتند : « کاکر و روستار مصاحبه کرده اند و به زودی رها می شوند اگر تو هم می خواهی رها شوی باید این مصاحبه را بکنی » بمن پیشنهاد کردند ... که مصاحبه تلویزیونی کنی ... اینها بمن یک بوتل کوکاکولا تعارف کردند . پس از ۳ سال یک نوشابه کوکاکولا بسیار خوش گوار بود آهسته آهسته گپ آنها بشدت و خشم رسید و مرا به اعدام تهدید کردند من حاضر با آن مصاحبه نشدم ... گپ ما به پرخاش رسید بر خاستم و دروازه را زده برآمدم و روانه اتاق زندان شدم » (صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷ همان کتاب)

[بردن وی توسط سر باز به قومندانی مصادف با ماه جدی یا دلو ۱۳۶۲ بوده که در آن ماه ها من و داکتر روستار تره کی و کاکر و استاد هاله در یکی از اتاق های همان دهلیز زندانی بودیم . خواستن کهگدای به قومندانی طبق چشم دید «مدیر جان محمد» چیزی دیگر بود ، نه مصاحبه [طبق گفته «مدیر جان محمد» : « کهگدای را به خاطری به پائین خواستند تا انعکاسات مصاحبه استاد کاکر را در میان زندانیان و جمعبندهائی که خود کهگدای از این مصاحبه نموده بود را از زبان خودش بشنوند » .

و از این کارشان به جواسیس خرد و ریزه و ؛ حتا سربازان هم بفهمانند که : « ؛ حتا استادان پوهنتون افغانستان هم افتخار عضویت در ریاست «خدمات اطلاعات دولتی» را (که بعداً تشکیل آن به وزارت ارتقاء کرد) دارند ؛ پس نباید تحت تأثیر تبلیغات دشمنان انقلاب ثور قرار گرفت و از همکاری با خاد داکتر صاحب نجیب خود داری نموده از خدمت به آرمانهای وی فرار نمایند » .

این بی ناموسان میهن فروش با تمام هوشیاری پیشبینی نمی توانستند که روزی سر دستۀ جلادان افغانستان ، یعنی رهبر شان ریاست جمهوری را ترک گفته فرار را بر قرار ترجیح خواهد داد و برای رفتن به هند به دفتر "ملل متحد" در کابل پناهنده خواهد شد !!

زندانیان می گفتند : « هر باری که کهگدای صاحب را به قومندانی می برند ، ما همه منتظر آمدنش از پائین (اطلاعات و یا قومندانی) می باشیم ، که کدام خبر تازه از زبان وی بشنویم . بعداً که به اتاق می آید ، متوجه می شویم که از رفتنش به قومندانی یک ساعت و یا بیشتر سپری شده ؛ مگر زمانی که برای ما خبر ها را تشریح میکند حد اکثر صحبتش از ۱۰-۱۵ دقیقه بیشتر تجاوز نمی کند ... » .

کهگدای درمیان هم اتفاقی هایش به لاف و گزاف پرداخته از زدن دروازه به روی جلادان بلند پایه خاد و برآمدن خود سرانه اش از اتاق قومندانی در کتابش هم نوشته است . در زندان معمولاً هم سلولی ها در غیابش بالای سخنان مضحک وی می خندیدند و مطالب بیان شده اش را به سایر زندانیان همان دهلیز ؛ حتا زمانی که در کدام بلاک دیگر تبدیل می شدند ، قصه میکردند و می خندیدند . اکثر زندانیان آگاه که به قومندانی برده شده اند ، می دانند که هیچ زندانی ، در هیچ شرایطی قادر نیست که اتاق قومندانی و یا اتاق اطلاعات را بدون اجازه قومندان یا آمر اطلاعات خود سرانه ترک گوید (چه رسد به این که با خشم دروازه اتاق جلاد بزرگ را به هم بزند !!) . زمانی که زندانی در برابر قومندان قرار دارد به سرباز تعلیم دیده خاد که گوش به فرمان و در حالت تیاری (آماده باش) در داخل اتاق و یا در عقب دروازه قومندان عمومی ایستاده ؛ با آواز بلند امر می کند که زندانی را به اتاقش انتقال بدهد. آنگاه سرباز موظف زندانی را تا اتاقش همراهی نموده وی را به سرباز نگهبان دهلیز تسلیم می کند ، بعداً نگهبان دروازه سلول زندانی را باز می نماید تا زندانی داخل شود ؛ آنگاه دروازه اتاقش را می بندد . دوتن از خدایان خاد (رئیس و معاون سیاسی آن) کسانی نبودند که «شأن و شوکت» جنرالی و رتبه ریاست و معاونیت سیاسی آنها اجازه بدهد که در اتاق قومندان «شمس الدین کور» بروند . آدم های بلند پایه خاد هر زمانی که به زندان پلچرخی می آمدند ، قومندان عمومی «خوجه» عطا محمد وفا [که در گذشته ترافیک روی سرک بود ، بعداً مستنطق خاد شد و از آنجا به سمت قومندان عمومی زندان پلچرخی مقرر گردید] با کرنش و ستایش به پیشواز شان می شتافت و آنها را به اتاقش رهنمائی می کرد . حال کهگدای یک تن از اعضای دون پایه خاد با خشم دروازه قومندان عمومی را به هم زده اتاق را بدون امر قومندان عمومی - آنها در حضور دوتن از جلادان بلند مقام خاد - ترک می گوید !! . از کسی که از دوره تازه جوانی از بام تا شام در بام خانه ها و کوچه ها و پس کوچه های « اندرابی » با استفاده از موقعیت فامیلی اش در دربار ظاهر شاه عادت کرده بود که با جوانان هم سن و سالش به لاف و پتاق بپردازد ، (و راز خانواده آنها را بفهمد) توقع بیش از این نمی توان داشت .

❑ - : « با فرمان رهایی زندانیان ، هیأت مصالحه ملی بداخل زندان آمده بود ... تا اگر شود خوشبینی کسی را جلب نمایند در هیأتی که اتفاقاً ده زندانی قابل آزاد شدن را ملاقات کرد و من در آن جمع بودم محترم قاری عبدالستار سیرت (که کاکای همکارش داکتر سلیمان پرویز در روزنامه کاروان ما بود) شامل [هیأت] بود . ما را از بلاک دوم به بلاک اول برای ملاقات بردند و همینکه قاری سیرت [۱] مرا دید ، آغوشش را باز کرد ، مرا در بغل گرفت و از غم اشک ریخت و گریست و مژده رهایی را بمن داد . همین محترم قاری سیرت به خانه ما احوال داده بود که در همین یکی دو روز رها

میشوم ... » (صفحه ۱۵۳ کتاب کهگدای) . این چه پیوندی است که کاکای همکارش در «روز نامه کاروان» ؛ حتا خانه کهگدای را هم بلد بود... ؟ [۲]

چنین شخصیتی با ابعاد مختلف اطلاعاتی که در اصل از دامن اطلاعات روسها برخاسته بود ، به سمت عضو هیأت خلاصی زندانیان سیاسی از طرف آمران اصلی زندان ، یعنی «مشاورین روسی» انتخاب شده به زندان پلچرخی فرستاده شد . این اجنت وفادار به سوسیال امپریالیزم شوروی آیا آنقدر با عاطفه بود که ؛ حتا به خاطر یک همکار برادرزاده اش به شدت غمگین و متأثر شود و جلو اشکش را در برابر سایر مزدوران روس گرفته نتواند . اعجوبه چند بعدی - ولو هر قدر هم نازک دل و پر از ترحم و شفیق بوده باشد - بازهم به خاطری که همکار برادرزاده اش در یک زندان سیاسی که استعمار قهار و جنایتکار بر آن مسلط بود ؛ ابدأ در برابر سایر اعضای هیأت و مسؤولان زندان این چنین به گریه نمی افتد و ارتباطش را بدینگونه در برابر آنان بر ملا نمی ساخت .

در هر حال آشنائی و یا واضحتتر گفته شود ارتباط کهگدای با این نماینده مخفی روسها در زمان سلطنت ظاهر شاه بر قرار شده بود ، نه به اثر همکار بودن برادر زاده سیرت در اداره نشراتی «کاروان» ... بلکه رابطه بود . [۱]

❑ - : « یک پهره دار ما بنام شریف که از مردمان چاردهی کابل بود خدا خوبی های هر دو دنیا را نصیبش کند ! دعاگوئی را از ملا های خانواده اش به ارث برده ... ! » ، سحری من و استاد هاله را بیدار میکرد و یگان کاسه مربا هم خپ خپ برای من و استاد هاله که دیگران خواب میبودند می آورد » (صفحه ۱۴۹ همان کتاب) .

❑ - : « یک روز شخصی را بنام حمید در اتاق که من بودم انداختند در همان هنگام لالا شمس الدین پهره دار بلاک ما که شخص بسیار نیکبخت بود سر رسید و برایم گفت که حمید جاسوس است و برای خبر کشی از من در اتاق ما آورده شده است . » ؛

❑ - : « ... ویک پهره دار با دیانت بنام کریم اشکریزان به این نگارنده قصه کرد که تعدادی از اعدای ها را روسها تسلیم شده به شوروی جهت کار های شاقه بردند و جمعی را زیر کارد جراحان روسی انداخته اعضای بدنشانرا برای پیوند با زخمیان عساکر روسی جدا کردند و آنایی را که قابل استفاده نبود تیر باران کرده زیر انبار گل و خاک در دشت قوای چار زره دار مدفون کردند » [صفحات ۱۰۵ و ۱۴۹]

«اثرمندی» و «جاذبه کهگدای» در یک زندان سیاسی تا آن حدی «گیرا» و «جذاب» بود که ؛ حتی عوامل تعلیم دیده خاد ، که در زندان سیاسی توظیف شده اند و تمام زندانیان را دشمن آن نظامی تلقی می نمایند که برای بقایش حاضر اند تن به هر پستی و مذلت بدهند و هموعان و هموطنان شان را برای اعدام آماده نمایند ؛ حاضر شده اند هم برایش مربا بیاورند و هم جاسوسان دولت ، یعنی برادران همسلک خود را نزدش معرفی نمایند و هم راز کشتار و استفاده از اجساد زندانیان را توسط باداران روسی شان برایش باز گو نمایند . بُعد اصلی به غیر از این بوده نمی تواند ؛ زمانی که زندانیان در محاصره غذایی قرار داشتند . مربا به دستور قومندانی برای کهگدای فرستاده می شد . کی میتواند این را نفی کند که در بوتل (یا کاسه) مربا کاغذ پیچانده شده در پلاستیک (حاوی دستور تازه اطلاعات زندان به کهگدای) وجود نداشت . در شرایطی که اطلاعات زندان از خواستن زندانی به اداره اطلاعات ، بنابر ملحوظاتی مخفی کاری استفاده نمی نماید ، به این شیوه و یا طریقه دیگر عمل می کند .

■ - جان محمد (اجنت روس در نقش مهاجر) پدر کلان شکر الله کهگدای با تعویذ و طومار ، یعنی با استفاده از باور های دینی ، مردم ما را فریب می داد ؛ حال ببینیم نواسه دیگر جان محمد ، یعنی شکر الله کهگدای ، پسر مامای سرمشی اش ، یعنی احسان الله کهگدای کارمند وزارت خارجه را در صفحه دوم ، ستون چهارم ، شماره ۹۵ مؤرخه مارچ ۲۰۰۳ «کاروان» چاپ کلیفرنیا چگونه توصیف می کند :

« چونکه با کمال متانت و صداقت (مرحوم احسان الله کهگدای) در خدمت مسجد بود حتی شخصا مسجد («مسجد شریف قبا در شهر الامیدا») را جاروب مینمود و در نظافت و نگهداری مسجد سعی بلیغ بخرچ میداد. در ادامه این راه مقام روحانی وی بجایی رسید که شبی حضرت رسول اکرم (ص) را در خواب دید که به عنوان رضایت از خدماتش با دست مبارک خویش وی را در جاروب کردن مسجد همراهی می کردند. چون از خواب بیدار گردید با تعجب مشاهده نمود که تا همان قسمتی که آن مبارک (ص) وی را همراهی کرده بود جاروب شده بود ... از خصوصیات بارز آن مرحومی دیدن خوابها و رویاهای نیک بود چنانچه اکثرا در خوابها ملائک و پیامبران و بزرگان دین را می دید که با او صحبت نموده و او را مشورت میدادند ... موصوف... با دم و دعا گویی اکثر درد ها و زخم ها را التیام می بخشید و در این امر مشهور عام و خاص بود . »

دیفا از دست این دین اسلام که کشور های خارجی چه تعداد جواسیس خود را به نام های «سید» و «روحانی» و به «جای رسیده» ، چون مجددی ها ، سید احمد گیلانی ها و... به کشور ما در نقش های مختلف فرستادند . یکی از عوامل عمده از هم پاشی وحدت نسبی خلق های افغانستان و جنگها و آتش سوزی ها و غارت دارائی ها و... (از ده ها سال بدین سو) همین جواسیس بوده اند . این چهره ها را باید شناسائی و افشاء کرد .

توضیحات

[۱] این قاری استخباراتی فرزند حاجی افضل تاجر است که مانند پدر مرحومش به شغل شریف جاسوسی اشتغال داشت . ساحة کار حاجی افضل از پسرش وسیع تر بود ؛ زیرا وی به نام تجارت در هند و پاکستان و روسیه هم رفت و آمد داشت . زمانی که استخبارات ظاهر شاه را داوود به میراث گرفت وی نه جواسیس و خبر چین ها را تصفیه کرد ، و نه آن اداره را ؛ بلکه در رشد و گسترده گی این اداره بد نام کوشید تا شاخ و پنجه آن تمام ساحات زندگی مردم را احتواء کند . زمانی که خلقی های وحشی و متعاقب آن پرچمی های جاسوس و وطن فروش به قدرت رسیدند ؛ زمام جواسیس به میراث رسیده را روسها به دست خود گرفتند که آن را تا سطح وزارت خانه رشد دادند و جلاد خاد که در درنده خوئی و آدمکشی دست ارباب را از پشت بسته بود در رأس آن اداره بدنام گمارده شد . قاری ستار سیرت یار و همکار آقای کهگدای مدارج ترقی را در این اداره پیمود. زمانی که نجیب جلاد خاد به دستور روسها اکت وادای دموکراسی می کرد ، اعضای کاملاً مخفی خاد را تحت عنوان بی طرف در وزارت خانه ها و مؤسسات به کار گمارید ، تا به چشم مردم خاک بپاشد ، مثال های آن برادر فاروق یعقوبی وزیر بسیار مقتدر امنیت آقای فقیر محمد یعقوبی به حیث وزیر بی طرف برادر لوی خارنوال سید شرف الدین شرف که خون آزادی خواهانی بی شماری را به گردن دارد، سید امان الدین امین به حیث معاون بی طرف صدارت و قاری ستار سیرت به حیث سناتور انتصابی از شهر کابل و غیره افراد مقرر گردیدند . وقتی روسها و جلاد خاد تصمیم گرفتند که احزاب سیاسی گویا مستقل بسازند ، قاری ستار سیرت موظف شد تا حزب اسلامی مطابق نام حزب خائن ملی گلبدین ایجاد کند . این قاری ستار سیرت را با هم نام خاینش داکتر ستار سیرت وزیر عدلیه ظاهر شاه و کاندید ریاست

جمهوری و جاسوس امریکا و عربستان سعودی که فعلاً در تلویزیون های بیرون کشور مصروف شوهر دادن کودکان چار ساله است ؛ اشتباه نکنید.]

[۲] - حال ببینیم ستار سیرت (وزیر عدلیه) کی است و قبل از تجاوز امریکا به کشور در کجا ایستاده بود . طبق معلومات موثق یک رفیق زندانی که مدتی طولانی همسایه سیرت در... بود . خانواده سیرت اصلاً از ازبک های آنطرف دریای آمو بوده گویا طور «مهاجرت» به افغانستان آمدند و در ولایت سمنگان افغانستان اقامت گزین شدند . سیرت در سمنگان متولد شد . سیرت در جمع «بیدل دوستان» و «بیدل شناسان» در خانه شخص کهگدای رفت و آمد داشت . پای سیرت از طریق همین حافظ نور محمد خان کهگدای سرمنشی ظاهر شاه به ارگ شاهی کشانیده شد و زمینه باریابی وی با شاه تدارک دیده شد . اینجا آگاهان سیاسی متوجه می شوند که سازمان KGB ؛ حتا اجنت تمام عیارش (وزیر ستار سیرت) را بعد از کودتای سردار داوود خان و خلع ظاهر شاه از سلطنت در پهلوی شاه قرار داده به مثابه سخنگو در واقع قاصد سیاسی وی تعبیه کرده بود. همانطوری که در بالا اشاره شد، سیرت از طریق سرمنشی (حافظ نور محمد خان کهگدای) به ظاهر شاه معرفی گردید و زمینه پیوند خدمت به شاه را از همین طریق به چنگ آورد . سیرت از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ در دوره ظاهر شاه خاین وزیر عدلیه و لوی خاړنوال بود . بعداً وزیر مشاور و منشی مجلس وزراء شد . بعد ها به پاکستان آمده از آنجا به عربستان سعودی شتافت و مدت ۱۵ سال در آن کشور اقامت نمود . در آنجا گلبدین و ربانی و سیاف و سایر سرداره های اخوانی نزدش می رفتند و از وی دیدن می کردند . این اجنت روسی و خاین به منافع افغانستان همان کسی است که بر طبق گفته خودش در مذاکره سیاسی با مقامات ذیصلاح امریکائی از آنها خواهان سپردن راکت های سکر به مجاهدین شد که بالاتر از رقم ۶۰ هزار تن از اهالی کابل به اثر برخورد همین راکت ها به شهر کابل به خاک و خون کشیده شد و شهر کابل منهدم گردید . این اجنت روسی بعد از تجاوز امریکا و شرکاء به افغانستان رئیس هیأت نمایندگی موسوم به «هیأت روم» که به دلیل اقامت ظاهر شاه خاین در شهر روم که یکی از عمده ترین شخصیت های تأثیر گذار بر پروسه به اصطلاح «حل سیاسی مسأله افغانستان» به شمار می رفت .]

ادامه دارد